گفت‌وگوی «جوان» با خانواده شهید عباسعلی قارداش‌پور
از شهدای بهداری دفاع مقدس

پروانه‌وار اوج گرفت و رفت

■ غلامحسین بهبودی

برگزاری دومین یادواره شهدای بهداری استان خراسان شمالی در هشتم مهرماه فرصتی فراهم کرد تا با یکی از ۱۲ شهید امدادگر این استان بیشتر آشنا شویم. امدادگر شهید عباسعلی قارداش‌پور از شهدای بهداری خراسان شمالی است که برای دانستن حداقل‌های زندگی‌اش یکبار با هلال احمر این استان تماس گرفتیم، یکبار با مادر و بار دیگر با خواهر و نهایتاً با یکی از همرزمانش، اما انگار خود شهید چندان تمایلی به شرح زندگی‌اش نداشت که هرچه تلاش کردیم یا به در بسته خورد یا کمتر نتیجه‌ای از آن گرفتیم. در میان گفت‌وگو شوندگان تنها به مادر و خواهر شهید دسترسی پیدا کردیم. شهربانو ملیحه‌خانی مادر شهید که از همان ابتدا گفت سواد چندانی ندارد و خاطره زیادی هم از شهیدش یادش نمانده و فاطمه قارداش‌پور خواهر شهید نیز آن زمان سن چندانی نداشته و او هم یادش نمی‌آید عباسعلی چطور رخت رزم به تن کرد و جزو سپیدجامگان امدادگر به شهادت رسید.

سر جمع گفت‌وگوهای ما با مادر و خواهر شهید به ۱۰ دقیقه هم نکشید. اما همین قدر دانستیم که عباسعلی از آن دست عاشقان نهضت امام خمینی(ره) بود که گویی با این عشق زاده شده‌اند. مثل پروانه‌هایی که گرد شمع وجودی روح‌الله می‌چرخیدند و هر چه در توان داشتند برای اعتلای نهضت اسلامی او به کار می‌بستند.

شهربانو ملیحه‌خانی مادر عباسعلی می‌گفت: «پسرم در نیشابور به دنیا آمد. سال تولدش یادم نیست (۱۳۴۲)، چند ماه بیشتر نداشت که به بجنورد رفتیم. بچه خیلی خوبی بود و هرچه از خوبی‌هایش بگویم کم گفته‌ام. همین خوبی‌هایش او را به طرف انقلاب و بعدها رزمندگی کشاند.»

شوق پروانگی در خوب‌ها بیشتر از باقی آدم‌هاست. شاید به همین خاطر است که خیلی زود از پیله نفس‌شان خارج می‌شوند و زودتر به اوج می‌رسند. مثل عباسعلی قارداش‌پور که طبق گفته‌های مادر در ۱۵ سالگی به مشهد می‌رفت تا نوار سخنرانی امام را به بجنورد بیاورد و به انقلابی‌های این شهر برساند. مرتب به راهپیمایی می‌رفت و وقتی هم که انقلاب پیروز شد، او به دفاع از همان نهضتی برخاست که روی دوش مستضعفانی چون او بنا شده بود.

مادر یک خاطره از عباسعلی داشت و آن هم مربوط به دوران فعالیتش در بسیج می‌شد. مربوط به همان وقت‌هایی که دیر به خانه می‌آمد و پدر و مادر نگران شده بودند مبادا با دوستان ناباب حشر و نشر کند. عاقبت یک روز پدر به دنبال پسرش می‌رود و او را در جلسات بسیج و رزمندگان می‌بیند و هر دو از این سوءظن شرمنده می‌شوند. طبق گفته‌های مادر شهید، پدر عباسعلی به او گفته بود تنها وقتی اجازه جبهه رفتن دارد که دیپلمش را گرفته باشد. از همان روز عباسعلی برای رفتن به جبهه لحظه‌شماری می‌کرد تا نهایتاً وقتی که امتحانات سال چهارم دبیرستان را می‌دهد، به قدری سریع مقدمات رفتنش را مهیا می‌سازد که وقتی مدرک دیپلمش صادر می‌شود، همان شب خبر شهادت او به خانواده اعلام شده بود.

مادر شهید می‌گوید: پسرم در ماه رمضان سال ۶۱ به جبهه رفت. چون اعزامش به عنوان یک بسیجی رزمنده دیر صورت گرفته بود، از شوق به هلال احمر رفت تا به عنوان یک امدادگر اعزام شود. ۲۵ روز در مشهد آموزش دید و در اولین روزهای حضور در جبهه هم به شهادت رسید. دوستانش می‌گفتند یکی از همرزمان عباسعلی مجروح شده بود و او برای رسیدگی به حال مجروح بالای سرش می‌رود. می‌خواست او را به جای امنی منتقل کند که گلوله‌های دیگری از راه می‌رسند تا پیله تن عاشقی بیقرار را بدرند و لحظه پروانگی‌اش را میسر سازند.

> شوق پروانگی در خوب‌ها بیشتر از باقی آدم‌هاست. شاید به همین خاطر است که خیلی زود از پیله نفس‌شان خارج می‌شوند و زودتر به اوج می‌رسند. مثل عباسعلی قارداش‌پور که طبق گفته‌های مادر در ۱۵ سالگی به مشهد می‌رفت تا نوار سخنرانی امام را به بجنورد بیاورد و به انقلابی‌های این شهر برساند

عباسعلی قارداش‌پور در ۳۱ مردادماه ۱۳۶۱ در منطقه شلمچه به شهادت رسید. فاطمه قارداش‌پور خواهر شهید نیز تقریباً همان دانسته‌های مادر را برایمان روایت کرد. الا اینکه تاریخ سال تولد شهید را او به ما گفت و تاریخ شهادتش را می‌دانست و فعالیت‌هایش در بسیج و اینکه در همان اولین اعزام به شهادت رسید.

۳۳ سال از شهادت عباسعلی قارداش‌پور می‌گذرد و اولین گفت‌وگوی مطبوعاتی که قرار است نسل جوان را با قهرمانانی چون او آشنا کنند به همین نتایج ختم شدند. یک شهید در شهرستانی دور از پایتخت و حتی مرکز استان خراسان بزرگ (مشهد) به جبهه می‌رود و در عین گمنامی به شهادت می‌رسد. راستی راز گمنامی شهدایی چون عباسعلی در چیست، کم‌کاری ما یا...

■■■

حسن شکوری‌نسب مدیرعامل جمعیت هلال احمر استان خراسان شمالی نیز در گفت‌وگوی کوتاهی با «جوان» از گمنامی و مظلومیت شهدای بهداری جنگ گفت و مطالبی را در خصوص یادواره شهدای بهداری خراسان شمالی بیان داشت. به نظر شکوری این شهدا بنا به دلایل متعددی از مظلوم‌ترین شهدای جنگ هستند که ضعف اطلاعاتی در خصوص آنها مشهود است. اولین یادواره شهدای بهداری خراسان شمالی در هشتم مهرماه سال ۸۹ برگزار شد و دومین کنگره نیز در تداوم بزرگداشت هفته دفاع مقدس در هشتم مهرماه ۹۴ به انجام رسید. از میان ۴۰ شهیدی که در این یادواره از مقام شامخ‌شان تجلیل شد، ۱۲ شهید به عنوان امدادگر در جبهه‌ها به شهادت رسیدند که با آوردن نامشان، یادی از این شهدای گرانقدر می‌کنیم: عباسعلی قارداش‌پور شهادت مرداد ۱۳۶۱ شلمچه، محرم علی خاکپور شهادت مرداد ۶۱ کوشک، علی‌اصغر خراسانی شهادت ۶۱ پاسگاه زید، مرتضی زیبایی شهادت خرداد ۶۱ نیستان، احمد گریبانی شهادت تیر ۶۱ کوشک، محمد کمالی شهادت بهمن ۶۵، علی‌اصغر آل‌نبی شهادت اردیبهشت ۶۶ بانه، محمود احسانی شهادت تیر ۶۱ ماووت، علی قدیمی دوین شهادت ۶۱ پاسگاه زید و در بهداری هلال احمر، غلامرضا صلاحی شهادت خرداد ۶۱ خرمشهر، محمدرضا نوری‌حقانی شهادت آبان ۶۱ ماووت و قدرت‌الله رگبار شهادت آبان ۶۱ ماووت. روحشان شاد و یادشان گرامی باد.

گزارش

گزارش میدانی «جوان» از یافتن نشانی یک شهید

شهیدی که با بستنی درس ایمان و شهادت می‌داد

■ علیرضا محمدی

تنها نشانی‌ام از «شهید جعفری» تصویر کلیشه‌ای او روی دیوار یک خانه قدیمی در منطقه ۱۷ تهران بود. این خانه کلنگی در میان دو خانه نوساز دیگر توسری می‌خورد و از قرار به خاطر کمی متراژ، برای آپارتمان‌سازی به صرفه نیست. آقای مهدوی، صاحب این خانه که می‌گفت اگر پولی دستش بیاید، معطل نمی‌ماند و سروسامانش می‌دهد.

یکبار که از مقابل خانه مهدوی می‌گذشتم به شکل اتفاقی چشمم به تصویر کلیشه‌ای شهید روی دیوار خانه‌اش افتاد. زیر تصویر نام «شهید جعفری» به زحمت خوانده می‌شد و اسم کوچکش که کاملاً پاک شده بود. چون از قبل با آقای مهدوی سلام و علیکی داشتم، سعی کردم از او اطلاعاتی در خصوص این شهید بگیرم. اما چیزی یادش نبود. او خانه را با همین تصویر کلیشه‌ای روی دیوارش خریده بود و ظاهراً برایش موضوعیت هم نداشته در موردش تحقیق کند. کنجکاوی خبرنگاری باعث شد تا تلفن صاحبخانه قبلی را بگیرم. از بخت خوش همشهری مهدوی بود و شماره‌اش را داشت. روز بعد با حسینی، صاحب قبلی خانه تماس گرفتم. هر چه نشانی شهید و تصویرش را دادم، یادش نیامد. همسرش گوشی را گرفت و گفت سال‌های جنگ یک روز که از خواب بیدار شدند دیدند این تصویر روی دیوار خانه‌شان کلیشه شده و چون عکس یک شهید بوده، پاکش نکردند. از خانواده حسینی که ناامید شدم، به بهانه خرید سراغ بقال محله رفتم. پای حرف را که باز کردم، دو، سه تا از قدیمی‌های خوش‌صحبت محله هم به جمع ما اضافه شدند و به یک چشم برهم زدن تعدادمان به هفت الی هشت نفر رسید. هر کسی از راه می‌رسید کنجکاو می‌شد و لحظاتی می‌ایستاد. اما این تجمع محلی سود چندانی نداشت. چند تا از پیرمردهای بازنشسته همراه من تا دم خانه آقای مهدوی آمدند و تصویر را مهندسی کردند! با عینک و بی‌عینک حسابی وراندازش کردند. اما کسی یادش نمی‌آمد.

پنج‌شنبه بود و روز تعطیلم داشت بدون نتیجه خاصی سپری می‌شد. تصمیم گرفتم به خانه برگردم. در این زمان پیرمردها رفته بودند و کسی در کوچه دیده نمی‌شد. آقایی حدوداً هم سن و سال خودم از در خانه‌ای خارج شد. تیری در تاریکی انداختم و از او پرسیدم: ببخشید این شهید را می‌شناسید؟ بی‌معطلی گفت: «بله شهید داوود جعفری است. یک زمانی خانواده‌اش دو کوچه آن طرف‌تر زندگی می‌کردند.»

تعجب کردم این جوان چطور شهیدی را که پیرمردهای محله هم نمی‌شناختند، به یاد داشت. او که مهدی نام داشت گفت: بچه که بودیم، شاید ۳۲ سال پیش، داوود جعفری بچه‌های کوچک محله را جمع می‌کرد و برایشان از شهدا حرف می‌زد. البته نه خشک و خالی که برایمان یک بستنی می‌خرید. آن زمان یک بستنی لیوانی مجانی برای بچه جنوب شهری حکم دنیایی را داشت! ما به طمع بستی پای حرفش می‌نشستیم و او هم از امام و شهدا می‌گفت. حرف‌هایش روی خیلی از بچه‌ها تأثیر گذاشت. بعدها که بزرگ‌تر شدیم چند تایی از ما به بسیج رفتیم و شاید نماز خواندنمان را مدیون شهید جعفری هستیم.

به گفته مهدی، خانواده شهید جعفری شمالی بودند و خیلی با اهالی این محله که اغلب آذری‌زبان هستند حشر و نشر نداشتند. تنها دو، سه سالی هم در آن محله سکونت داشتند و بعد از شهادت داوود بی‌خبر از آنجا رفته بودند. اینطور است که خیلی از قدیمی‌ها او را نمی‌شناختند. اما قلب مهدی و سایر بچه‌محل‌های هم سن و سالش هنوز به گرمای مهر یک شهید منور بود. شهیدی که درس عشقش همچنان در یاد امثال مهدی‌هاست و شاید آنها نیز آموخته‌های‌شان را به فرزندان خود بیاموزند. راست است که می‌گویند شهید زنده است. تا نامش است تا یادش است، او هنوز هم هست. اگرچه تصویر کلیشه‌ای‌اش را کسی نشناسد.

یادکرد

نگاهی به زندگی مبارزاتی فرمانده گردان یازهرا تیپ ۴۴ قمربنی‌هاشم(ع)

فرمانده‌ای لبریز از عقل، شعور و شجاعت

■ احمد محمدتبریزی

استان چهارمحال‌وبختیاری تا سال‌های نخستین جنگ از وجود یک تیپ و لشکر مستقل محروم بود و رزمندگانش برای حضور در مناطق عملیاتی از طریق یگان‌هایی چون لشکر ۱۴ امام حسین(ع) اعزام می‌شدند. پس از تشکیل تیپ ۴۴ قمر بنی‌هاشم استان چهارمحال‌وبختیاری، رزمندگان این استان در قالب همین یگان به جبهه می‌رفتند. در حالی که تا چند روز دیگر یعنی از روز پانزدهم مهرماه اولین کنگره ملی سرداران و ۲۴۰۰ شهید استان چهارمحال‌وبختیاری آغاز می‌شود، نگاهی گذرا به زندگی و شهادت یکی از شهدای سرشناس این استان سردار غلامرضا کاووسی انداخته‌ایم که ماحصلش تقدیم حضورتان می‌شود.

غلامرضای جوان که دو سال قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در رشته صنایع اتومبیل مدرک فوق‌دیپلم گرفته بود، در سال‌های پرتنش و پرهیاهوی مبارزات انقلابی اولین تجربه‌های سیاسی و مبارزاتی‌اش را کسب کرد. ارادت بی‌قید و شرطش به حضرت امام از او سربازی گوش به فرمان ساخته بود. او در روزهای شورانگیز انقلاب سال ۵۷ از هیچ ایثار و کوششی در راه انقلاب دریغ نکرد. شرکت در راهپیمایی‌ها، سازماندهی جوانان، پخش شب‌نامه‌ها و شب‌گردی‌های طولانی برای کنترل نظم شهر از جمله اقدامات شهید کاووسی در کوران مبارزات مردمی علیه حکومت شاهنشاهی پهلوی بود.

شجاعت غلامرضا در آن روزهای ملتهب را جزئی از ایران اسلامی و جمهوری اسلامی می‌دانستند و با تمام وجود سر در راه پیشرفت میهن گذاشته بودند. حس شیرینِ وطن‌پرستی در سایه نظام اسلامی در وجودشان موج می‌زد و از آنها افرادی با عقیده و سختکوش ساخته بود.

در همین حال و احوال صدام به قصد ضربه زدن به انقلاب اسلامی به ایران حمله کرد. جنگ که شروع شد، غلامرضا که هر لحظه به دنبال فرصتی برای نشان دادن توانایی‌هایش بود لحظه‌ای درنگ نکرد و وارد جبهه شد. او که پیش‌تر به عضویت سپاه درآمده بود، در جبهه‌ها و در پست‌های گوناگون فداکاری و جانفشانی‌های زیادی انجام داد. در عملیات «رمضان» برادرش، حاج عبدالرضا کاووسی، به اسارت نیروهای دهان به دهان در شهر پیچیده بود. حضورش دلگرمی بسیاری از جوانان انقلابی شهر شده بود و با بودنش به بقیه هم اعتماد به نفس می‌داد. در روز عاشورا که راهپیمایی مردم فرخ‌شهر با تیراندازی مأموران ستمشاهی به خاک و خون کشیده شد، یکی از دوستان غلامرضا به نام سیدعباس صالحی با گلوله مأموران به شدت مجروح شد. غلامرضا او را از صحنه خارج کرد اما سرانجام سیدعباس به شهادت رسید. شهادت سید عباس برای غلامرضا بسیار سنگین بود و این اتفاق او را در راهش مصمم‌تر و مشتاق‌تر کرد. برخی از دوستانش هنوز شجاعت و رشادت او را در آن لحظات که همراه چند تن دیگر و با دست خالی به تعقیب مأموران پرداختند و آنها را فراری دادند به یاد دارند.

با پیروزی انقلاب، غلامرضا به همراه چند تن از دوستانش به کشاورزی پرداخت. همگی خوشحال بودند که فضای خفقان‌آور و سیاه ستمشاهی از کشور کنار رفته و حالا آنها با فکری باز و خیالی آسوده می‌توانند در راه آبادانی و سازندگی کشور مشغول شوند و تلاش کنند. حالا آنها خودشان عراقی درآمد و دامادشان شهید «خداکرم رجب‌پور» از ناحیه سر و خودش نیز از ناحیه دست زخمی شد.

شهید کاووسی پس از بهبودی دوباره عازم جبهه‌ها شد و در عملیاهای سرنوشت‌سازی مثل «والفجر مقدماتی»، «بدر»، «کربلای ۴»، «کربلای ۵»، «والفجر ۸» و «والفجر ۱۰» شرکت کرد و شجاعت ذاتی‌اش را به رخ دشمنان کشید.

«غلامرضا» و برادرش «علیرضا کاووسی» هر دو در عملیات والفجر ۱۰ در منطقه «شاخ شمیران» در تاریخ ۱۳۶۶/۱۲/۱۲ مشغول نبرد با دشمن بعثی بودند که به مقام والای شهادت نائل آمدند تا در سرای جاویدان، به همراه داماد بزرگوارشان «خداکرم رجب‌پور» که در عملیات «کربلای ۵» به شهادت رسیده بود، بپیوندند. سردار شهید «غلامرضا کاووسی» از نظر ایمان، تقوا، اخلاق و... الگوی بسیاری از همرزمانش در تیپ ۴۴ قمربنی‌هاشم بود و مردم استان او را از صمیم قبل دوست داشتند. امروز ثمره ازدواج حاج غلامرضا دو پسر و یک دختر به نام‌های «حسین»، «محسن» و «هاجر» است.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۴۶۴۲

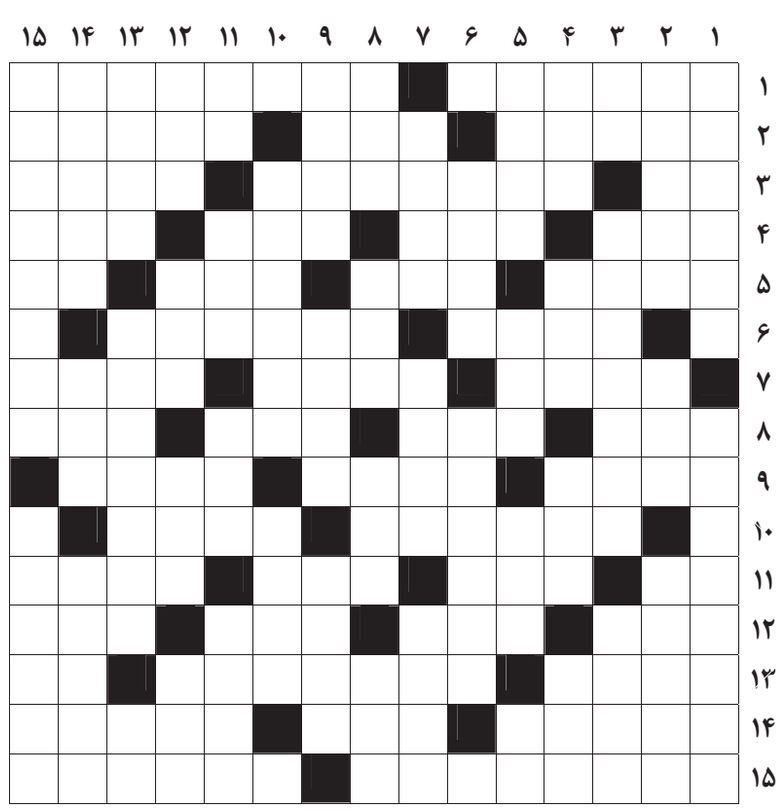

از راست به چپ

■ ۱- لاله‌های گلگون کفن انقلاب اسلامی- از قالب‌های شعر فارسی ■ ۲- جاذبه سیاحتی انزلی- نوعی یقه- هدیه‌ای به عروس خانم ■ ۳- رفوزه- از مراسم ازدواج- روایت کننده ■ ۴- یک حرف و سه حرف- زادگاه حضرت ابراهیم- تنه درخت- مجمع منت ■ ۵- شرط‌بندی- از امراض جلدی- خاطر و ذهن- ویتامین جدولی ■ ۶- اثر سوختگی- بخیل ■ ۷- از رنگ‌ها- گوارا- پول واحد اروپایی ■ ۸- جسم انسان مرده- بدبو- میدانی در تهران- بیماری حیوانات گوشتخوار ■ ۹- علمی برای وزن شناسی شعر- قسمت مهم رایانه- آسمان آبستن باران ■ ۱۰- بارکد- عذرخواهی ■ ۱۱- بخار دهان- چهارشاخ خرمن بر بادده- فراموشی- مبارزه با حریف خیالی در کاراته ■ ۱۲- دارو- قرابت و خویشی- پایه و ستون- فاصله‌دار ■ ۱۳- حرکات ورزشی و گرم‌کننده – تیمی در لیگ برتر انگلیس- حرف خطاب ■ ۱۴- پول کویت- سنگ بیابان- از مرکباتی که با پوست آن مربا می‌سازند ■ ۱۵- سازمان رسیدگی کننده به آسیب‌دیدگان از بلایای طبیعی- اتومبیل مخصوص جهانگردی

از بالا به پایین

■ ۱- از پرندگان بی‌پرواز- گیربکس ■ ۲- جهنم- دانه تسبیح- از ماه‌های میلادی ■ ۳- پهلوان- گاو باز اسپانیایی- معتمدان ■ ۴- وارونه عاد- مردم قرآنی- یکی از حرکات حروف در هنگام تلفظ- کمربند پارچه‌ای ■ ۵- باقی گذاشتن- پایتخت موسیقی- صندلی دوچرخه- علامت مفعول ■ ۶- بنیانگذار فرانسه نوین- بینوا ■ ۷- پایتخت غنا- یکی از نام‌های خدا- ریز نمرات دانش‌آموز ■ ۸- قطار- تیم فوتبالی در ایتالیا- گرو گذاشتن- واحد شمارش فشنگ ■ ۹- روح انسانی- استراق سمع- ابزار تزریق ■ ۱۰- جد بزرگ تهمتن- مدافع بارسا ■ ۱۱- مساوی- نقطه اینترنتی- امر به کاویدن- نورسته ■ ۱۲- لخت- نام آلوز، مدافع تیم ملی برزیل- آرایش- وام فلک زده ■ ۱۳- مشهور- مسجد معروفی در مشهد که در قرن نهم هجری ساخته شده است- طایفه کریمخان ■ ۱۴- ماکت فرهنگستان- عقیده انتخاباتی- قادر ■ ۱۵- از جانورانی که نسلشان منقرض شده است- کمک کننده

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۳		۸	۹		
			۲			۷		۸
	۴	۶						
					۷	۸		۳
۱	۸							۵
	۵			۲	۴			
۷		۹						
۴		۸		۱			۵	
		۵					۶	

۸	۶	۱	۶	۷	۴	۲	۴	۴
۶	۲	۴	۴	۱	۸	۷	۶	۴
۴	۷	۴	۶	۴	۲	۶	۱	۸
۱	۸	۶	۴	۴	۷	۴	۲	۶
۲	۴	۴	۴	۶	۸	۷	۱	۴
۴	۶	۷	۸	۲	۱	۴	۴	۶
۴	۴	۲	۱	۸	۶	۶	۷	۴
۷	۴	۸	۲	۶	۴	۱	۶	۴
۶	۱	۶	۷	۴	۴	۴	۸	۲

جدول کلمات متقاطع
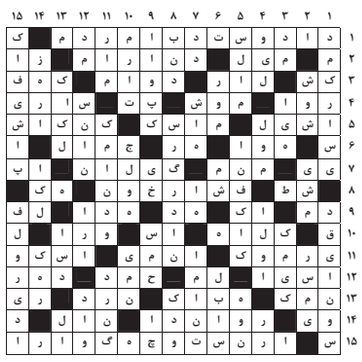
پاسخ جدول شماره ۴۶۴۱